

نگاهی به تأثیر قدرت بر گفتگو در تاریخ بیهقی

سپیده جواهری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

تاریخ بیهقی به راستی یکی از ارزشمندترین گنجینه‌هایی است که به دست ما رسیده است. این کتاب تاریخی حاوی نکات ارزنده‌ی بی‌شماری است که علاوه بر بیان حوادث تاریخی دوره‌ی غزنوی، به ذکر جزئیات بسیار دیگری از جمله ویژگی‌های اجتماعی جامعه‌ی آن زمان - به ویژه در دربار می‌پردازد. این مسأله که تاریخ بیهقی و حوادث آن در دربار می‌گذرد، تأثیر شگرفی بر محتوای آن نهاده است. یکی از مهم‌ترین این بخش‌ها گفتگوی شخصیت‌ها با یکدیگر است. مناسبات قدرت در بین درباریان مسأله‌ای است که بر گفتگوی افراد تأثیر شگرفی نهاده و به همین سبب بررسی آن، موضوع این مقاله قرار گرفته است. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد زبان شخصیت‌ها در تاریخ بیهقی در بخش‌های مختلف جمله هم‌چون ضمائر، افعال، مخاطبه‌ها، جملات معترضه، مخاطبه‌ها و گزینش واژگان به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و گویندگان، بسیار سعی داشته‌اند تا به اقتضای حال مخاطب سخن بر زبان آورند و موضع قدرت را رعایت کنند.

واژگان کلیدی: قدرت، گفتگو، تاریخ بیهقی

مقدمه

مسعود غزنوی به روایت ابوالفضل بیهقی در سال ۴۲۱ هـ ق به تخت نشست. ماجرای پر تب و تاب این جلوس از لحظه‌ی مرگ محمود غزنوی تا پایان حکومت مسعود، بخش‌هایی است که از این تاریخ گران‌بها

در دست مانده است. آنچه مسلم است این است که موازنه‌ی قدرت در دربار غزنویان به خوبی توسط راوی نمایان می‌شود. این موازنه تنها در حوادث نیست که نشان داده می‌شود. روایت‌گونه‌های بیهقی از مسائل تاریخی و دید روان‌کاوانه‌ی او به این امر این مسأله را بیشتر باز می‌نمایاند.

در باب تاریخ بیهقی و موازنه‌ی قدرت در آن سخن‌های بسیاری رفته است و این موازنه‌ها و روان‌شناسی آن‌ها موضوع این مقاله نیست. این مقاله در تلاش است به بررسی نموده‌های مناسبات قدرت در گفتگوهای تاریخ بیهقی پردازد.

پیداست که در جامعه‌ی گذشته‌ی ایران، مقام و قدرت شاه تا چه اندازه بوده است. تمام تصمیم‌گیری‌های مملکتی چه در امور سیاسی، چه اقتصادی و چه فرهنگی تنها در حوزه‌ی اختیارات شاه و سخن سلطان در حکم قانون بوده است.^۱ در چنین فضایی زبردستان نامه‌ها را به سلطان چنان می‌نویسند که «بندگان بخداوندان نویسند»^۲ و خداوندان ملطفه‌ها را برای زبردستان «می‌اندازند»^۳ غزنویان نیز از این قاعده مستثنی نبودند. ویژگی فرهنگی قرن پنجم و تفکر جبرگرای آن دوره نیز در تفویض تمام و کمال قدرت به سلطان بی‌تأثیر نبود. تفکری که سایه‌ی آن در گوشه گوشه‌ی تاریخ بیهقی به خوبی پیداست. جملاتی هم چون «لا مَرَدٌ لِقِضَاءِ اللَّهِ»، «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، و «قِضَا در کمین بود، کار خویش می‌کرد» و... نیز مقایسه‌ی پادشاهان با پیغمبران و مقدس‌انگاری آن‌ها^۴ به خوبی نمایان‌گر تفکر جبرگرای آن دوره است. فضایی که جامعه را در دو قطب کاملاً متضاد قرار می‌دهد: ۱. قطب قدرت مطلق و ۲. قطب ضعف مطلق و یا به عبارت دیگر ۱. فرماندار و ۲. فرمانبردار

این دو قطبی بودن ویژگی‌هایی را در فرهنگ، اندیشه و زبان ایجاد می‌کند. زبان در این عرصه سرشار از تکلف، تملق و بزرگ‌نمایی مخاطب است. مخاطبان شاه باید به گونه‌ای با وی سخن می‌گفتند که اولاً سبب دل‌آزردگی وی نشوند و ثانیاً منظور خود را به طور کامل به وی القا کنند. این زبان هوشمندانه نتیجه‌ی شناخت مخاطب، شناخت بافت فرهنگی و گزینش واژگان است.^۵ وگرنه این ارتباط به درستی برقرار نمی‌شود. سوی قدرتمند گفتگو آزرده و خشمگین می‌شود و سوی ضعیف‌تر باید تبعاتی سنگین را بپذیرد. در جامعه‌ی استبدادی، زبان ویژگی‌های خاصی می‌یابد. این ویژگی‌ها می‌توانند در این مقاله در حوزه‌ی دستوری مورد بررسی قرار گیرند.

امانت‌داری خاص بیهقی در نوشتن این تاریخ بر همگان روشن است. در نتیجه زبان گفتگوی شخصیت‌ها هماهنگ با ویژگی‌های آن‌هاست. به همین دلیل این گفتگوها را می‌توان با قدرت گویندگان سنجد و تأثیر چنین قدرتی را در این مقوله مورد بررسی قرار داد.

قدرت در تاریخ بیهقی

همان‌گونه که اشاره شد در سیستم پادشاهی و حکومت جامعه‌ی آن روز یک قدرت مطلق وجود دارد و دیگران در ارتباط با این قدرت است که موجودیت می‌یابند. در این راستا درجه‌ی این افراد گاهی با ظاهر آن‌ها متفاوت می‌شود. بدین معنا که در دربار مسعود غزنوی چند تن از افرادی که در اطراف شاه به سر می‌برند، در حقیقت قدرت اصلی را در دست دارند و عملاً آن‌ها هستند که خط مشی سلطان را تعیین می‌کنند. این تأثیرگذاری اطرافیان بر مسعود دلایل متعددی دارد و آن دو ویژگی برجسته‌ی وی، یعنی مشورت‌طلبی او از درباریان و نیز دهان‌بینی اوست.

یکی از ویژگی‌های مسعود آن است که با اطرافیانش بارها و بارها مشورت می‌کند. آن‌گونه که جلال متینی نیز در مقاله‌ی خود می‌گوید که به مشورت سخت معتقد است و بی‌صلاح‌دید اعیان و بزرگان درگاه به کاری دست نمی‌زند. (متینی، ۱۳۸۶: ۴۳۰)

یکی از این نمونه‌ها دریافت نامه‌ی حره‌ی ختلی پس از مرگ محمود است. مسعود پس از دریافت نامه با آن - که با تأیید خواجه طاهر دبیر مواجه می‌شود خود را از مشورت بی‌نیاز نمی‌بیند:

«...گفت: همچنین است و رأی درست همین است که دیده است و همچنین کنم اگر خدای عزوجل خواهد. فاما از مشورت کردن چاره نیست. خیز کسان فرست و سپاه‌سالار تاش را و آلتون تاش حاجب بزرگ را و دیگر اعیان و مقدمان را بخوانید تا با ایشان نیز بگوییم و سخن ایشان بشنویم، آنگاه آنچه قرار گیرد بر آن کار میکنیم.»^۶ (بیهقی، ۱۳۸۱: ۱۲)

از سوی دیگر بررسی‌های مختلف در تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که مسعود غزنوی به شدت تحت تأثیر برخی از اطرافیانش بوده است. «در واقع آنچه او را به رفتارهایی نابخردانه با بعضی از بزرگان دولت سلطان محمود وادار نمود، توطئه‌های جمعی از افراد فرصت‌طلب و چاپلوس منفعت‌اندیش بود.» (فروزانی، ۱۳۸۴: ۱۹۸)

بدین ترتیب هرچه از تاریخ جلوس او به تخت سلطنت می‌گذرد، مشاوره‌های سلطان با دیگران بی‌نتیجه‌تر می‌شود. (یزدانی، ۱۳۸۵: ۵۸)

«... حال غازی بدان جای رسانیدند که هر روزی رأی امیر در باب وی بتر می‌کردند. چون سخنان مخالف بامیر رسانیدند و از غازی نیز خطاب بضرورت ظاهر گشت و قضا با آن یار شد، امیر بدگمان‌تر گشت و دراندیشید و دانست که خشت از جای خویش برفت...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۸۲-۲۸۳)

«و نخست که همه دلها را سرد کردند برین پادشاه آن بود که بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند در نهان که مال بیعتی و صلت‌ها که برادرت امیرمحمد داده است، باز باید ستد که افسوس و غبن است، کاری ناافتاده را افزون هفتاد و هشتاد هزار هزار درم بترکان و تازیان و اصناف لشکر بگذاشتن. و این حدیث را در دل پادشاه شیرین کردند.» (همان، ۴۰۶-۴۰۷)

علت دهان‌بینی مسعود را غیر از ویژگی‌های شخصیتی مسعود باید در علل و عوامل دیگری نیز جستجو کرد. فضای تشویش و ناامنی دربار غزنویان از همان زمان محمود پایه‌ریزی شد. محمود مشرفانی بر فرزند خود گماشته بود (همان، ۱۷۳) «و چنانکه پدر بر وی جاسوسان داشت پوشیده، وی نیز بر پدر داشت هم از این طبقه که هر چه رفتی، باز نمودی.» (همان) این فضا ویژگی‌های خاصی را با خود داشت. همه‌ی درباریان بیمناک از آینده، هر لحظه از این هراس داشتند که شاید با دسیسه‌چینی‌های کسی موقعیت و جان خود را از دست بدهند. (متینی، ۱۳۸۶: ۴۳۵) فضایی که به دوره‌ی مسعود نیز کشیده می‌شود و دو دسته‌ی پدریان و پسران را در تضاد و تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد.

با نگاهی به نوع گفتگوهایی که مسعود تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته می‌بینیم که این گفتگوها لحن و واژگان خاصی دارند. به عبارت دیگر افرادی چون بوسهل زوزنی که مسعود به شدت تحت تأثیر و سوسه‌های آنان بود به خوبی می‌دانستند چگونه می‌توانند سلطان را مجاب کنند تا بر اساس تفکر آن‌ها عمل کند. این امر ما را وادار می‌کند تا دقیق‌تر به کنکاش درباره‌ی این گفتگوها بپردازیم تا بتوانیم به ویژگی‌های قانع‌کننده‌ی این گفتگوها دست یابیم.

گفتگو^۷

گفتگو یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی به شمار می‌رود و هدف آن انتقال پیام از فرستنده به گیرنده است. به عقیده‌ی آبرامز^۸ ویژگی‌های شخصیت‌ها با توجه به گفتگو و روش مکالمه‌ی این شخصیت‌ها تعیین می‌شوند.

(Abrams, ۲۰۰۵: ۳۳) پس در گفتگو دو جنبه اهمیت فراوان می‌یابند: نخست آن‌که در هر گفتگو پیامی از یک یا چند فرستنده به یک یا چند گیرنده منتقل می‌شود و دوم آن‌که گفتگو ویژگی‌های درونی، فردی و نیز جایگاه شخصیت‌ها را به نمایش می‌گذارد. شناخت این ویژگی‌ها ممکن نیست مگر آن‌که به پس‌زمینه‌ی گفتگو که شرایط آن را فراهم آورده است، به شخصیت‌ها و جایگاه آن‌ها در ارتباط با هم و نیز موضوع گفتگو توجه کنیم. بدون توجه به این نکات بررسی گفتگو، جز پرداختن به صرف واژگان و جمله‌بندی چیزی نخواهد بود.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود بافت یکی از مهم‌ترین عناصری است در که در انتقال پیام به گیرنده تأثیر بسزایی دارد. متن، تعامل و بافت اجتماعی سه عنصر این تحلیل هستند. توضیح این تعامل و تفسیر آن در ارتباط با بافت اجتماعی اهمیت فراوانی در این تحلیل دارد.^۹ در نتیجه شناخت بافت حکومتی غزنویان می‌تواند به تبیین ویژگی‌های انتقال پیام به مخاطب کمک شایانی بکند.

گفتگوی قطب‌های قدرت در تاریخ بیهقی

ابتدا باید ویژگی‌های قدرت و منظور از مفهوم این واژه در این مقاله را تبیین نماییم. به طور کلی «قدرت یعنی توانایی واداشتن دیگران به اطاعت از خود.» (Thomas, ۲۰۰۵: ۱۵) قدرت در این مقاله عبارت است از هر گونه توانایی تصمیم‌گیری و یا دخالت و تأثیر در آن ولو در قالب مشورت و یا تحریک. در نتیجه احمد حسن میمندی که در ماجرای احمد حسن آلتون‌تاش به مسعود مشورت می‌دهد و به نوعی خط مشی او را در جهت حل مشکل تعیین می‌کند به نوعی قدرتمند است و بوسهل زوزنی که مسعود را وامی‌دارد تا فرمان قتل آلتون‌تاش را صادر کند به گونه‌ای دیگر. قدرت مطلق اگرچه در دست سلطان مسعود غزنوی است، اما به خوبی روشن است که وی به شدت تحت تأثیر اطرافیانش است. بارها مورد تحریک قرار می‌گیرد و بارها با وزیرش مشورت می‌کند تحریک‌های بوسهل زوزنی در بر دار کردن حسنک وزیر (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۲۸)، باز پس گرفتن صلح‌هایی که امیرمحمد به مردم غزنین بخشیده بود (همان، ۴۰۷) و نیز تحریک او در دستور قتل آلتون‌تاش خوارزمشاه (همان، ۴۵۵-۴۵۶) همگی گواه این مدعاست.

در تاریخ بیهقی گفتگوها همواره در چند فرمول زیر قرار می‌گیرند:

الف - گفتگوی قدرت مطلق و قدرت نسبی: مثل گفتگوی مسعود با خواجه احمد حسن میمندی

ب - گفتگوی قدرت نسبی و قدرت نسبی^۱: مثل گفتگوی خواجه احمد حسن میمندی با بونصر مشکان
ج - گفتگوی قدرت مطلق و ضعف مطلق: مثل گفتگوی محمود با امیریوسف

یکی از ویژگی‌های گفتگو که تحت تأثیر مناسبات قدرت قرار می‌گیرد، ویژگی‌های دستوری و زبانی گفتگوست. بخش‌های مختلف جمله در گفتگوی مناسبات مختلف قدرت، تفاوت‌های قابل توجهی دارند. مهم‌ترین عناصر جملات در گفتگو در تاریخ بیهقی، ضمائر، افعال، مخاطبه‌ها، جملات معترضه و نیز نوع گزینش واژگان هستند. با بررسی این گفتگوها می‌بینیم که زبان شخصیت‌ها به شدت تحت تأثیر موضع قدرت در گوینده و شنونده قرار گرفته‌اند. برای نشان دادن این تأثیر و اشکال مختلف آن، به بررسی هریک از این عناصر می‌پردازیم:

۱. ضمیر

یکی از بخش‌های جمله که در حین گفتگو تحت تأثیر موقعیت قدرت و ضعف قرار گرفته ضمیر است. در گفتگوی تاریخ بیهقی چندگونه استفاده از ضمیر دیده می‌شود:

۱-۱. گفتگوی قدرت‌های نسبی با یکدیگر و ارجاع به خود:

در این موارد همه جا از ضمیر «من» برای ارجاع به گوینده استفاده شده است. ضمیر من در این جملات چه در نقش فاعل، چه مفعول و چه مضاف الیه همیشه به همین صورت مفرد آمده است:
«خواجه (احمد حسن میمندی) بطارم آمد و خواجه بونصر را بخواند و خالی کرد و گفت: خبر داری که چه ساخته‌اند؟ گفت: ندارم. گفت: خداوند سلطان را بر این حریص کردند که آنچه برادرش داده است صلت لشکر را و احرار و شعرا را تا بوقی و دبدبه‌زن را و مسخره را باید ستد. و خداوند با من در این باب سخن گفته است و سخت ناپسندیده آمده است مرا این حدیث. در حال چیزی بیشتر گفتم که امیر را سخت حریص دیدم در بازستدن مال، گفتم بیندیشم.» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۴۰۷)

۲-۱. گفتگوی قدرت‌های نسبی با یکدیگر و ارجاع به مخاطب:

در این گونه از گفتگوها، دو طرف گفتگو از ضمیر «تو» بهره برده‌اند. در جایی که اثری از قدرت نبوده و قدرت‌های نسبی هم‌کفو یکدیگر محسوب می‌شده‌اند، این ضمیر به میزان فراوان مورد استفاده قرار گرفته است. تنها در مواردی که این افراد، بر اساس سلسله مراتب قدرت درجه‌بندی دارند و یکی برتر از دیگری است، قدرت برتر، مخاطب را با ضمیر «تو» مورد خطاب قرار داده است. به عکس فردی که از وی پایین‌تر است از هیچ ضمیری برای خطاب استفاده نکرده و به جای آن از جملاتی بهره می‌گیرد که دارای فعل سوم شخص است. در این مورد نیز فاعل نیز به طور مستقیم ذکر شده و از به کار گیری ضمیر در مورد او آگاهانه خودداری شده است:

«مرد گفت: ای ندیم پادشاه، مرا بچه معنی دشنام می‌دهی؟ مرا هم خداوندی است بزرگتر از تو و هم مانند تو و آن خداوند خواجه بزرگ است.» (همان، ۲۱۰)

«گفت: خواجه چون می‌باشد و روزگار چگونه میگذارد؟ گفت: جای شکر است. خواجه گفت: دل شکسته نباید داشت که چنین حالها مردان را پیش آید، فرمان‌برداری باید نمود بهره‌چرخ خداوند فرماید، که تا جان در تن است، امید صد هزار راحت است و فرج است.» (همان، ۲۳۲)

«بوسهل را طاقت برسید، گفت: خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد بفرمان امیرالمؤمنین، چنین گفتن؟» (همان)

۱-۳. گفتگوی قدرت مطلق با قدرت‌های نسبی و ارجاع به خود:

این بخش بیشتر از همه‌ی بخش‌های دیگر می‌تواند کانون توجه واقع شود. در این گونه گفتگوها تضاد و تقابل میان جملات هریک از گویندگان، به خوبی قابل دریافت و ادراک است. مسعود به عنوان رأس حکومت به خود با ضمیر «ما» ارجاع می‌دهد. تنها در یک مورد به خود با ضمیر «من» اشاره کرده است و آن زمانی است که از خشم پدرش در حق او و زلت‌های گوناگون خویش سخن به میان آورده است. این جملات را مسعود زمانی بیان می‌کند که ملطفه‌هایی از سوی سلطان محمود به دست وی رسیده است و در آن پدر، پسر را از خویش رانده است. مسعود بر خلاف دیگران که پدر را نکوهش می‌کنند به هواداری پدر چنین جملاتی را بر زبان می‌آورد:^{۱۱}

«امیر گفت: چه سخن است که شما می‌گویید؟! اگر با‌آخر عمر چنین یک جفا واجب داشت و اندرین او را غرضی بود، بدان هزار مصلحت باید نگریست که از آن ما نگهداشت و بسیار زلت بافراط ما درگذاشته است

و آن گوشمالها مرا امروز سود خواهد داشت. ایزد عزّ ذکره بر وی رحمت کناد که هیچ مادر چون محمود نزاید...» (بیهقی، ۱۳۸۱: ۲۳)

جالب توجه این جاست که ارجاع‌های مسعود و دیگران به محمود با استفاده از ضمیر «او» و گاهی «وی» صورت می‌پذیرد. اما این جا مسعود برای بزرگداشت محمود، علاوه بر استفاده از ضمیر غایب، نام او را به کار گرفته است. این جا «من سلطان» در مقابل «محمود» قرار گرفته و بدین ترتیب تناسب و توازن قدرت حفظ شده است.^{۱۲}

در دیگر گفتگوها مسعود از همه بالاتر بوده و مطلقاً از ضمیر «ما» برای ارجاع به خویش بهره برده است؛ به قول بیهقی «ملکانه» سخن گفته و ملکانه پاسخ داده است^{۱۳}:

«سلطان حاجب بزرگ را گفت: برادرم، محمد را آنجا بکوهتیز بیاید داشت و یا جای دیگر؟ که اکنون بدین گرمی بدرگاه روی آوردن ندارد. و ما قصد بلخ داریم این زمستان، آنگاه وقت بهار چون به غزنین رسیدیم، آنچه رأی واجب کند، در باب وی فرموده آید.» (همان، ۴۸)

«سلطان عبدوس را گفت: بر اثر حاجب برو و بگوی که پیغامی دیگر است. یک ساعت در صفه‌یی که بما نزدیک است بنشین.» (همان)

این برتری در سخن گفتن با خوارزمشاه نیز دیده می‌شود. آن جا که مسعود به خوارزمشاه احترام می‌گذارد و او را پدر خویش می‌خواند:

«سلطان گفت: که سخن خوارزمشاه ما را برابر سخن پدر است و آن برضا بشنویم و نصیحت مشفقانه او را بپذیریم و کدام وقت بوده است که او مصلحت جانب ما نگاه نداشته است؟ و آنچه درین روزگار کرد، بر همه روشن است و هیچ چیز از آنچه گفت و نبشت بر ما پوشیده نمانده است و بحق آن رسیده آید.» (همان، ۴۷)

این لحن سخن گفتن حتی در نامه‌ی عذرخواهی سلطان از آلتونتاش نیز چندان تغییری نمی‌یابد:

«و ما چون از ری حرکت کردیم تا تخت ملک پدر را ضبط کرده آید و بدامغان رسیدیم، بوسهل زوزنی بما پیوست، و وی بروزگار ما را خدمت کرده بود و در هوای ما محنتی بزرگ کشید... و اکنون بعاجل‌الحال فرزند حاجب را، سستی، ولدی و معتمدی نواختی تمام ارزانی داشتیم و حاجبی یافت و پیش ما عزیز باشد چون فرزندی.» (همان، ۴۶۸-۴۶۹)

۴-۱. گفتگوی قدرت نسبی با قدرت مطلق و ارجاع به خود:

زیردستان در صحبت با محمود از ضمایر یا واژگانی بهره می‌گیرند که نهایت تواضع و فروتنی خود را به وی القا کنند. استفاده از ضمیر «من»، «بنده» و «من بنده» نشان‌دهنده‌ی اصرار و ابرام بسیار این افراد در اثبات پایین‌دست بودن، بندگی و نیز مقام خداوندگاری مسعود است:

«بوسهل زوزنی گفت: آنچه خداوند را باید فرمود از حدیث لشکر و درگاه و مجلس امارت و غلامان و مرتبه‌داران و جز آنچه بدین ماند، بفرماید سپاه سالار را تا راست کند و اندازه بدست بنده دهد که آنچه می‌باید کرد بکند و آنچه راه من بنده است و خوانده‌ام و دیده از آن سلطان ماضی، رضی الله عنه بگویم تا راست کنند.» (همان، ۳۸)

«خواجۀ بزرگ (احمد حسن میمندی) زمانی اندیشید، پس گفت: زندگانی خداوند عالم دراز باد، من سوگند دارم که در هیچ چیزی از مصالح ملک خیانت نکنم. و حدیث سالار و لشکر چیزی سخت نازک است و پادشاه مفضول. اگر رأی عالی ببند بنده را در این یک کار عفو کند. و آنچه خود صواب ببند می‌کند و می‌فرماید. اگر بنده در چنین بابها چیزی گوید، باشد که موافق رأی خداوند نیفتد و دل بر من گران کند.» (همان، ۲۶۹)

۲. فعل

از دیگر بخش‌های جمله که تحت تأثیر عنصر قدرت قرار گرفته فعل است. فعل‌ها به سبب ماهیت تاریخی کتاب، بیشتر کنشی هستند تا اسنادی. نکته‌ی مهمی که در این افعال مشهود است، تأثیرپذیری آن‌ها از قدرت فاعل (مهم‌ترین مشارک فعل) و مفعول (مشارک دوم فعل) است. این تأثیر در دو مقوله‌ی معلوم و مجهول بودن و نیز شخص و شمار افعال می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.^{۱۴}

۲-۱. افعال معلوم و افعال مجهول

ویژگی معلوم و مجهول بودن فعل از لحاظ دستوری به دو چیز برمی‌گردد: ۱. ذکر و یا عدم ذکر فاعل و ۲. شکل ساختمانی فعل. این دو ویژگی معلوم و مجهول بودن فعل را مشخص می‌سازند. اما ذکر و یا عدم ذکر فاعل در یک جمله معانی عمیقی برای آن ایجاد می‌کند. در علم معانی ذکر یک چیز نشان از اهمیت آن در ذهن گوینده دارد. در نتیجه ذکر فاعل در جمله، نشان‌دهنده‌ی تأکید بر کنش‌گر است. برعکس، نویسنده یا گوینده با حذف بخشی از جمله اهمیت آن را در ذهن مخاطب از بین می‌برد. در مورد حذف فاعل از جمله، دو نکته دریافت می‌شود:

۱. فاعل به دلایلی باید پنهان بماند و برای مخاطب آشکار نشود.
۲. فاعل چندان مهم نیست و تأکید گوینده بر خود کنش است که در فعل رخ می‌دهد.
- در صورتی که حذف فاعل برای تأکید بر کنش باشد، توجه مخاطب به خود عمل جلب می‌شود و نه فاعل آن. در تاریخ بیهقی حذف فاعل و استفاده از شکل مجهول فعل، معنای سومی نیز دارد و آن احترام به فاعل است. به عنوان مثال احمد حسن میمندی در نامه‌ای به مسعود می‌نویسد:
- «اگر رأی عالی بیند شفاعت بنده را در باب ایشان رد نباید کرد و این مال بدیشان بخشیده آید و هر دو را بعزیزی بخانه فرستاده شود.» (همان، ۲۲۹)
- همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، جمله از نوع امر (تقاضا) است و برای احترام به مخاطب، فعل به شکل مجهول به کار گرفته شده است. اما در بسیاری از موارد دیگر نیز مجهول آوردن فعل و حذف فاعل تنها برای تأکید بر کنش صورت می‌گیرد:
- «تا بتوانی خداوند را بر آن دار که خون حسنگ ریخته نیاید.» (همان، ۲۲۹)
- «گفتم: بنده بدانست و آنچه واجب است در این باب کرده آید.»^{۱۵} (همان، ۲۳۰)

۲-۲. شخص و شمار افعال

- یکی از مسایل مهمی که در نثر تاریخ بیهقی و به ویژه در گفتگوهای آن می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، شخص و شمار افعال است. در مورد شمار افعال، نکته‌ی قابل توجه مطابقت شمار فعل با فاعل آن است.
- در گفتگوهای تاریخی گاهی فعل با فاعل از لحاظ شمار مطابقت دارد. اما این مطابقت در دو مورد رخ نمی‌دهد: یکی زمانی است که مسعود - یعنی موضع قدرت مطلق - در مورد خود صحبت می‌کند. در این گونه موارد فعلی که مسعود در مورد خود به کار می‌برد، معمولاً جمع است^{۱۶}:
- «گفت: نزدیک بونصر بازرو و او را بگوی که نیکو رفته است و احمد کردیم ترا بدین چه کردی، و پس فردا چون ما بیایم، آنچه دیگر باید فرمود، بفرماییم.» (همان، ۲۱۳)
- «(امیر) گفت: بونصر را بگوی آنچه در باب حصیری کرده سخت صواب است و ما اینک بسوی شهر می‌آیم، آنچه فرمودنی آید بفرمائیم.» (همان، ۲۱۷)
- «امیر مسعود انگشتی پیروزه بر آن نگین نام امیر بر آنجا نبشته بدست خواجه داد و گفت: انگشتی ملک ماست و بتو دادیم تا مقرر گردد که پس از فرمان ما مثالهای خواجه است.» (همان، ۲۰۵)

افعال تاریخ بیهقی گرایش خاصی به سوی سوم شخص مفرد دارند؛ به ویژه زمانی که فردی می‌خواهد به مخاطب احترام بگذارد از فعل سوم شخص مفرد برای مخاطب استفاده کرده است:

«(خواجه) گفت: چنین است که می‌گوید» (همان، ۲۰۰)

(چنین است که بونصر می‌گوید). ← چنین است که می‌گویی.

استفاده‌ی دیگر از فعل سوم شخص مفرد برای فاعل اول شخص مفرد (متکلم وحده) بوده است. جدا از ویژگی‌های سبکی، گویا این امر از یک سو حکایت از احترام به مخاطب و از سوی دیگر نشان از تحقیر و خوارداشت گوینده داشته است؛ در این حالت گاهی حتی ضمیر سوم شخص برای اول شخص به کار رفته است (به این امر در بخش ضمیر پرداخته شد):

«بنده رفت و آن خدمت تمام کرد» (همان، ۲۱۳)

«زندگانی خداوند دراز باد، بنده می‌گفت که از وی وزارت برنیاید که نگذارند و هر کس بادی در سر گرفته است. و بنده برگ نداشت پیرانه‌سر که از محنتی بجسته و دیگر مکاشفت با خلق کند و جهانی را دشمن خویش گرداند» (همان، ۲۱۱)

سومین استفاده از فعل سوم شخص مفرد در حوزه‌ی امر (تقاضا) است؛ زمانی که گوینده با فردی از موضع بالاتر سخن می‌گوید. چه افعالی که در مورد خود به کار می‌برد و چه افعالی که در مورد مخاطب به کار می‌گیرد. به عنوان مثال در نامه‌ی خواجه احمد حسن میمندی به مسعود می‌خوانیم:

«بهیچ حال بنده بدرگاه نیاید و شغل وزارت نراند که استخفاف چنین قوم کشیدن دشوار است. اگر رأی عالی بیند، و اگر عفو ارزانی ندارد، حصیری را مالش فرماید، چنانکه ضرر آن بسوزیان و بتن وی رسد که سطر شده است.» (همان، ۲۱۱)

در کنار همه‌ی این افعال گروه دیگری هستند که بدون شخص و به صورت مشترک استفاده شده‌اند.^{۱۷} این امر نیز علاوه به سبک نثر تاریخ بیهقی، ناشی از موضع میان دو سوی گفتگوست. در بیشتر موارد، فعل به این صورت به کار گرفته شده تا از بی‌احترامی به مخاطب پرهیز شود:

«امیر گفت: مبارک باد، نزدیک خواجه باید رفت و بر اشارت وی کار کرد، و در لشکر که مهم تر کارهاست، اندیشه باید داشت» (همان، ۲۰۸)

«امیر خواجه را گفت: بطارم باید نشست که حسنگ را آنجا خواهند آورد با مزکیان تا آنچه خریده آمده است، جمله بنام ما قباله نبشته شود و گواه گیرد بر خویشتن.» (همان، ۲۳۰-۲۳۱)

«اگر رأی عالی بیند شفاعت بنده را در باب ایشان رد نباید کرد و این مال بدیشان بخشیده آید و هر دو را بعزیزی بخانه فرستاده شود.» (۲۱۸)

۳. مخاطبه‌ها

یکی از نکات قابل توجه در گفتگوی زیردستان با مسعود، مخاطب قرار دادن وی بدون استفاده از ضمیر مخاطب است. بدین صورت که گویندگان، یا فاعل جمله (مسعود) را بیان نمی‌کنند و یا اگر بیان کنند از لفظ خداوند و خداوندگار استفاده می‌کنند:

«خواجه گفت: خداوند را رأی چیست و چه اندیشیده است؟» (همان، ۴۳۴)

«خواجه گفت: خداوند این سخت نیکو دیده است و جز این نشاید و صواب آن باشد که رأی عالی بیند. اما جای مسئلتی است. و چون سخن در مشورت افکنده آمد، بنده آنچه داند بگوید و خداوند بشنود و این بندگان که حاضرند نیز بشنوند تا صواب است یا نه، آنگاه آنچه خوشتر آید میباید کرد.» (همان)

۴. استفاده از جملات معترضه

یکی از ویژگی‌های زبان در موضعی که قدرت و ضعف دو سوی گفتگو اهمیت می‌یابد، تملق و چاپلوسی در زبان است. در دربار غزنویان نیز چنین ویژگی‌ای به شدت مشهود است. یکی از نمودهای این تملق، در جملات معترضه‌ای دیده می‌شود که در میان جملات خطاب به موضع بالاتر دیده می‌شود. جملاتی چون «زندگانی خداوند عالم دراز باد»، «زندگانی خواجه بزرگ دراز باد» و «رضی الله عنه» (برای سلطان محمود) و... نمونه‌هایی از این تملق‌اند که در تاریخ بیهقی بارها و بارها از زبان گویندگان شنیده می‌شوند. جز این، جملات معترضه‌ی دیگری نیز در متن دیده می‌شوند؛ اما از آنجا که در متن اصلی تاریخ بیهقی - و نه در گفتگوها - آمده‌اند، موضوع بحث این مقاله نیستند.

۵. گزینش واژگان و رویکرد جانشینی

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد فضای تشویش و اضطراب در دربار غزنه موج می‌زند. به همین سبب گفتگوهایی که با افراد بالادست، به ویژه با مسعود صورت می‌گیرد با دقت خاصی همراه است. گوینده سعی دارد با استفاده‌ی بهینه از مناسب‌ترین واژگان و جملات، خود را از خطر ایجاد بدگمانی در ذهن سلطان دور سازد و بدین وسیله موقعیت خویش را حفظ کند.

در این گفتگوها به ویژه در جاهایی که در مورد سلطان سخن به میان می‌آید سعی می‌شود از تأثیرگذارترین و اغراق‌آمیزترین واژگان استفاده شود. استفاده از لفظ «خداوند» به جای «امیر» یا «سلطان»، استفاده از «بنده» و «من بنده» به جای ضمیر «من»، استفاده از لفظ «عالی» به جای «شما»، به کار گرفتن فعل «فرمودن» به جای «گفتن» و... از این جمله است. به نمونه‌هایی از این گفتگوها توجه کنید:

«سلطان حاجب بزرگ را گفت: ... و ما قصد بلخ داریم این زمستان، آنگاه وقت بهار چون به غزنین رسیدیم، آنچه رأی واجب کند، در باب وی فرموده آید.» ۴۸

گفته

«امیرمسعود انگشتی پیروزه بر آن نگین نام امیر بر آنجا نبشته بدست خواجه داد و گفت: انگشتی ملک ماست و بتو دادیم تا مقرر گردد که پس از فرمان ما مثالهای خواجه است» (همان، ۲۰۵) (به تفاوت بین دو واژه‌ی «فرمان» و «مثال» دقت فرمایید.)

این گزینش واژگان در گفتگو با شخص سلطان بیشتر خودنمایی می‌کند؛ به ویژه زمانی که گوینده در آن جملات هم به خود و هم به سلطان ارجاع داده باشد:

«و حصیری هر چند مردی است گزاف‌کار و گزاف‌گوی، پیر است و حق خدمت قدیم دارد و همیشه بنده و دوستدار یگانه بوده است خداوند را، و بسبب این دوستداری بلاها دیده است. و امروز می‌باید که خداوند را بسیار بندگان و چاکران شایسته دررسند، پس بنده کی روا دارد این چنین دو بنده را برانداختن؟ غرضی که بنده را بود، این بود که خاص و عام را مقرر گردد که رأی عالی در باب بنده به نیکویی تا کدام جایگاه است. بنده را آن غرض بجای آمد و همگان بدانستند که حدّ خویش نگاه باید داشت. و بنده این مقدار خود دانست که ایشان را نباید زد، و لکن ایشان را بحرس فرستاده آمده است تا لختی بیدارتر شوند... اگر رأی عالی بیند شفاعت بنده را در باب ایشان رد نباید کرد و این مال بدیشان بخشیده آید و هر دو را بعزیزی بخانه فرستاده شود.» (همان، ۲۱۸)

این سطور از نامه‌ی خواجه احمد حسن میمندی به سلطان، پس از درگیری حصیری و پسرش با یکی از غلامان احمد و سپس بخشیدن آنان انتخاب شده است. تضاد و تقابل بین واژه‌های «خداوند» و «بنده» و ارتباط معنایی این دو واژه با یکدیگر به درک موقعیت قدرت در دربار مسعود کمک می‌کند. نیز می‌بینیم که وزیر، پس از آن‌که با تدبیر و سیاست مسعود، توسط بونصر مشکان به خود می‌آید و به اجبار و از سر مصلحت حصیری را می‌بخشد با چه لحنی برای سلطان می‌نویسد. در این سطور واژه‌ی «بنده» دقیقاً چهار برابر واژه‌ی «خداوند» تکرار شده است. بدین طریق به نظر می‌رسد که وزیر سعی در قانع کردن سلطان و توجیه خود دارد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد در دربار غزنویان، قدرت تأثیر شگرفی بر زبان گویندگان نهاده است. دو قطبی بودن فضای دربار در دو موضع ضعف و قدرت به خوبی در زبان متجلی شده است. دقت در گزینش واژگان، بزرگ‌نمایی موضع قدرت - به ویژه شخص مسعود، اغراق در تحسین و تمجید وی، تملق، بزرگ‌نمایی و چاپلوسی در صحبت با سلطان، احتیاط بیش از حد در حفظ تواضع در برابر موضع قدرتمند و به عبارتی با سیاست سخن گفتن، ویژگی اصلی زبان گفتگو در تاریخ بیهقی است. بدون شک گویندگان به فضای پردسیسه و اضطراب‌آلود دربار غزنوی اذعان داشتند. به همین سبب، در عین حال که برخی دیگری را تخریب می‌کردند، سعی در نشان دادن و اثبات ارادت خود به سلطان داشتند. قدرت در دربار غزنوی با عدم امنیت همراه شده است. مسعود به شدت تحت تأثیر اطرافیانش است و در نتیجه بسیاری از تدابیر حکومتی از طریق همین گفتگوها پیش می‌رود. پس گفتگو در این زمینه نیز نقشی اساسی و تعیین کننده دارد.

ارجاع گویندگان پایین دست به خود با نهایت تواضع صورت می‌پذیرد و در عوض ارجاع به مواضع بالادست - به ویژه به شخص مسعود - با تملق بسیار، اغراق فراوان و بزرگ‌نمایی همراه است. گویندگان برای اقتناع مسعود جملات را به طور پیوسته به زبان می‌آورند. ده‌ها جمله با «واو» عطف به هم پیوند داده می‌شود تا سلطان به خوبی قانع شده باشد. در عوض مسعود با احترام به خود - به قول بیهقی - «ملکانه» سخن می‌گوید و تا جایی که سیاستش ایجاب کند به برخی افراد چون خواجه احمد حسن و احمد حسن آلتونناش احترام می‌گذارد. موضع قدرت در تار و پود زبان به شدت نفوذ کرده و چنین ویژگی‌هایی را در زبان گفتگو به وجود آورده است.

یادداشت‌ها

۱. ر. ک: تاریخ غزنویان، ادموند کلیفورد باسورث، ص ۲۴۰.
 ۲. ر. ک: تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۳۰.
 ۳. ر. ک: تاریخ بیهقی، ج ۱، صص ۱۱ و ۲۱۷.
 ۴. این مقدس‌انگاری تنها مختص این دوره نیست و ریشه در باورهای اسطوره‌ای ایران دارد. این امر در شاهنامه‌ی فردوسی با نسبت دادن فره‌ی ایزدی به شاهان نشان داده شده است. به باور ایرانیان آن دوره، شاه فرمان حکومت را از خداوند دریافت کرده و فرمان او با فرمان خداوند یکی است. به طوری که وقتی با غرور جمشید، فره‌ی ایزدی از او دور می‌شود، وی تخت پادشاهی را از دست می‌دهد.
 ۵. این همان بحثی است که در علم معانی از آن با عنوان سخن گفتن به مقتضای حال مخاطب از آن یاد شده است. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: معانی، سیروس شمیسا، صص ۳۴-۴۰ و نیز: معانی و بیان، محمد علوی مقدم و رضا اشرف‌زاده، صص ۲۵-۲۸.
 ۶. در این مقاله سعی شده است تا رسم‌الخط نسخه‌ی مرجع تاریخ بیهقی به طور کامل حفظ شود.
۷. Dialogue
۸. M. H. Abrams
۹. این عناصر را نورمن فرکلایف به عنوان عناصر گفتمان معرفی می‌کند. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: Fairclough, Norman) ۲۰۰۱. (Language and Power, Second Edition, England :Edinburgh Gate.
 ۱۰. بدیهی است این قدرت‌ها نیز در نسبت با یکدیگر تعریف می‌شوند و همه در یک حد نیستند.
 ۱۱. این نکته به معنای نفی استفاده از ضمیر «ما» در همین جملات نیست. نکته‌ی قابل توجه در این جا ابراز فروتنی مسعود در برابر پدر خویش است.
 ۱۲. در این سطور از ضمیر «ما» هم استفاده شده، اما تأکید در این جا بر استفاده از ضمیر «من» در تقابل با محمود است.
 ۱۳. این امر در زبان امروزی در استفاده از ضمیر «شما» برای دوم شخص مفرد و «ایشان» برای سوم شخص مفرد نمود یافته است که هدف از آن احترام به مرجع ضمیر است.
 ۱۴. در زمینه‌ی فعل در تاریخ بیهقی منابعی دیده شد که با زمینه‌ی بحث حاضر مرتبط نبود. برای اطلاعات بیشتر ر. ک:

رنجبر، مریم‌السادات (۱۳۷۹). انواع فعل در تاریخ بیهقی، اصفهان: مانی.

و

شجاعی کرج، معصومه (۱۳۸۴). تحقیق در ساختمان فعل زبان فارسی در دوره‌ی رشد و تکوین زبان بر اساس کتاب تاریخ بیهقی، استاد راهنما: دکتر محمدعلی گذشتی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.

^{۱۵}. در این جمله علاوه بر تأکید بر کنش، تحقیر و خوارداشت فاعل نیز به چشم می‌آید.

^{۱۶}. به کارگیری فعل جمع برای فاعل مفرد - که در زبان امروز هم کاربرد دارد - به منظور احترام به فاعل صورت می‌پذیرد.

^{۱۷}. توانستن و بایستن و شایستن گاهی فعلی می‌سازند که بر شخص معینی دلالت نمی‌کنند؛ مانند نتوان رفت، نشاید رفت. این فعل‌ها را فعل‌های غیرشخصی می‌گویند. (احمدی گیوی - انوری، ۱۳۸۳: ۷۳)

مآخذ:

منابع فارسی

۱. احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۸۳). دستور زبان فارسی، جلد اول، چاپ بیست و ششم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی فاطمی.
۲. باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۳. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۱). تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح جملات دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ هشتم، دوره‌ی سه جلدی، تهران: مهتاب.
۴. رضی، احمد (۱۳۸۷). بیهقی پژوهی در ایران، رشت: حق‌شناس، تهران: انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی.
۵. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). معانی، چاپ هفتم، تهران: میترا.
۶. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، چاپ پانزدهم، جلد دوم، تهران: فردوس.

۷. علوی‌مقدم، محمد و رضا اشرف‌زاده (۱۳۷۹). *معانی و بیان*، چاپ هشتم، تهران: سمت.
۸. فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۴). *غزنویان از پیدایش تا فروپاشی*، تهران: سمت.
۹. نیک‌منش، مهدی (۱۳۸۷). *کتاب‌شناسی ابوالفضل بیهقی*، تهران: طراوت.
۱۰. متینی، جلال (۱۳۸۶). «سیمای مسعود در تاریخ بیهقی»، *یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی: مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی*، چاپ سوم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۱. یزدانی، پرتوسادات (۱۳۸۵). *نظام حکومتی در آینه‌ی تاریخ بیهقی*، کرج: جام‌گل.

منابع انگلیسی

۱. Abrams .M.H) .۲۰۰۵. (*A Glossary of Literary Terms*, Boston :Thomson, Wadsworth.
۲. Fairclough, Norman)۲۰۰۱. (*Language and Power*, Second Edition, England : Edinburgh Gate.
۳. Thomas, Linda, et al)۲۰۰۳. (*Language, Society and Power*, London and New York :Rutledge.